

باسمه تعالی

قبل از ورود به بحث به دو نکته مهم باید توجه کرد:

۱. وقتی می‌خواهیم راجع به اخلاق صحبت کنیم یعنی می‌خواهیم راجع به صفات و رفتارهای انسان صحبت کنیم. اینکه چه صفتی خوبه که سعی کنیم داشته باشیم و چه رفتاری خوبه که سعی کنیم بروز بدیم. چه صفتی بده که سعی نکنیم نداشته باشیم و چه رفتاری بده که سعی کنیم از ما سر نزنه. هدف از این رعایتها هم اینه که انسان بهتری باشیم. پس اخلاق یک دانش عملیه یعنی اون را یاد میگیریم تا در زندگی به کار ببریم و به خوشبختی برسیم. بنابراین صرف آشنایی و آگاهی از این مطالب، موجب اخلاقی بودن انسان نمیشه بلکه چیزی که اهمیت داره عمل کردن به این دانسته هاست. به قول معروف با حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمیشه.

۲. شاید تو خیلی از این صفتها و رفتارها با همدیگه هم نظر باشیم و موارد اختلافیمون خیلی کم باشه. این موارد اکثری معمولاً تو عرصه هاییه که ازش به انسانیت تعبیر میکنیم و اختلافات جاهایی بروز پیدا میکنه که بحث دین مطرح میشه و دستوراتی که دین در زمینه اخلاق داره.

ما اینجا می‌خواهیم جدای از دین و صرفاً از نگاه انسانی به بحث پردازیم و اگه چیزی را رد یا قبول میکنیم نه به دلیل دستور یا نهی دین بلکه به خاطر دلیل منطقی داشتن باشه.

بهره بردن از علم اخلاق و به کار بستن اون همیشه با چالشها و موانعی همراه بوده. شکاکیت و نسبی گرایی از جمله چالشهاییه که معمولاً حوزه‌های مختلف فکر و زندگی بشر باهاش مواجه بوده و حوزه اخلاق هم از این قاعده مستثنی نیست. همچنین تو دنیای امروز از طرفی توسعه تکنولوژی بیشتر از گذشته انسانها را به لذت گرایی، تامین رفاه مادی و سود دنیوی ترغیب و تشویق میکنه و از طرف دیگه خلا معنویت که حاصل این دنیاگراییه موج میزنه.

همین موجب شده که انسانها برای به دست آوردن آرامش خاطر و تامین معنویت، به روشهای خودساخته رو بیارن و انواع مکتبهای اخلاقی به وجود بیاد که راههای مختلفی برای رسیدن به زندگی مطلوب پیشنهاد میدن. اما کاملا روشنه که همیشه بدون بررسی و ارزیابی، به گفته‌های اونها اطمینان کرد بلکه نیازه که انسان با چراغ عقل حرکت کنه و با دستیابی به مبانی محکم و قابل دفاع، به یک مکتب اخلاقی مطمئن دست پیدا کنه که عمل بر طبق اون واقعا انسان را به آرامش و خوشبختی برسونه.

برای واضحتر شدن مطلب کمی توضیح میدم. همه ما بارها رفتار خودمون و دیگران را بررسی و ارزیابی کردیم و با کلماتی مثل خوب یا بد، درست یا نادرست اون رفتارها را مورد قضاوت قرار دادیم. کسی را به خاطر داشتن صفات یا ویژگیهایی تحسین کردیم و فردی را به دلیل داشتن برخی صفات، مورد مذمت قرار دادیم. این جور قضاوتها تو زندگی عملی ما نقش مهم و تعیین کننده ای دارن. چون بر اساس اونها دوستانمون را انتخاب میکنیم، الگوی زندگیمون را تعیین میکنیم و میفهمیم که چطور رفتارمون را تنظیم و تصحیح کنیم. بنابراین خیلی مهمه که بدونیم این قضاوتها و داوریهای ما تا چه حد درسته و چقدر میشه به اونها اطمینان داشت؟

این داوریهای ما بر اساس قواعد اخلاقی مورد قبول ما صورت میگیرن و همونطور که گفته شد در این داوریهای از کلماتی مثل خوب، بد، باید و نباید استفاده میکنیم. اولین مطلبی که باید در موردش صحبت بشه اینه که اصلا منشا خوب و بد یا باید و نباید چیه و اینها از کجا میان؟ این کلمات دقیقا چه معنایی دارن و از چه چیزی حکایت میکنن؟ چرا میگیم فلان کار یا فلان صفت خوبه یا فلان کار یا فلان صفت بده؟ چی موجب میشه که صفت خوب یا بد را به بعضی از رفتارها یا کارها نسبت بدیم؟ این نسبت دادن صرفا یک امر احساسی و سلیقه ایه یا واقعیتی پشت سرش هست؟ به تعبیر دیگه آیا خوبی و بدی صفتی واقعی برای کارها و صفات ما هستن؟ آیا قواعد اخلاقی را میشه مثل قوانین فیزیکی یا قضایای هندسی ثابت کرد؟ آیا میشه بر اساس اونها یک مکتب اخلاقی را پایه گذاری کرد و از اون دفاع کرد؟ آیا قواعد

اخلاقی با ملاک واقعی و ثابتی سنجیده میشن یا مبنای سنجششون امور تغییرپذیر هستن؟
اخلاق، مطلقه یا نسبی؟

اگه به سوالاتی که مطرح شد جواب داده نشه دیگه نمیتونیم به درست بودن داوریهامون اطمینان داشته باشیم، در نتیجه هم در انتخابهامون هم دچار تردید میشیم و هم در حفظ و دفاع از ارزشهای مورد قبولمون سستی به خرج میدیم. همچنین تو چنین موقعیتی منطقی نیست که بخوایم از نظرمون دفاع کنیم چه برسه به اینکه درصدد باشیم درستی نظرمون را به دیگران اثبات کنیم.

خلاصه اینکه اگه ارزشهای اخلاقی ملاک واقعی و ثابتی نداشته باشن و فقط بر اساس سلیق فردی یا جمعی باشن، هر بحث و گفتگویی برای اثبات ارزشهای مورد قبولمون یا رد ارزشهایی که قبول نداریم بی فایده است. همین طور هر تلاش و کوششی در راه حفظ ارزشهای مورد قبولمون و برقراری اونها در جامعه و دفاع در برابر تهاجم فرهنگها و ارزشهای مخالف، کاری غیرمنطقی و غیرمعقوله. اینجاست که بحثی به نام واقع گرایی و غیرواقع گرایی در اخلاق مطرح میشه.

واقع گرایی و غیر واقع گرایی در اخلاق

در بین بحثهای متعددی که تو فلسفه اخلاق مطرح میشه، بحث واقع گرایی و غیر واقع گرایی اساسی تر و محوریتیه به طوریکه مبنای تقسیم مکاتب اخلاقیه. به همین خاطر نتیجه این بحث اولین قدم برای دستیابی به مکتب اخلاقی قابل قبوله.

به این جمله ها دقت کنید:

(۱) ناظم مدرسه خطاب به دانش آموزان: با سوت اول همه در صف قرار بگیرن و با سوت دوم با نظم وارد کلاس بشن.

(۲) غذاهای هندی خوشمزه اند.

(۳) مصوبات این شورا با رای بیش از دو سوم اعضای حاضر در جلسه قابل اجراست.

(۴) فلزات بر اثر حرارت منبسط می‌شوند.

هیچکدام از این جمله‌ها ربطی به اخلاق ندارند اما در میان دانشمندان علم اخلاق درباره اینکه جمله اخلاقی به کدامیک از این جملات شبیهه، اختلاف نظر وجود دارد.

جمله اول یک جمله امری و دستوریه. ناظم مدرسه با گفتن این جمله فقط خواسته خودش از دانش آموزان را بیان کرده.

جمله دوم مذاق و سلیقه گوینده را بیان می‌کند بدون اینکه صفتی واقعی برای غذاهای هندی بیان کند. پرادویه بودن یک وصف واقعیه اما خوشمزه بودن نه. بنابراین ممکنه فرد دیگه ای از غذاهای هندی خوشش نیاد و اونها را خوشمزه ندونه.

جمله سوم بیان کننده یک قرارداد خاصه. قراردادی که به توافق اعضای شورا بستگی دارد اما از واقعیتی عینی خبر نمیده.

فقط جمله چهارمه که بیان کننده یک واقعیت عینی. این جمله ربط واقعی حرارت را با انبساط فلزات بیان می‌کند. رابطه ای که فارغ از هر گونه دستور، احساس و سلیقه یا قرارداد برقراره و یک رابطه عینی و واقعیه.

پس جمله واقع نما جمله ایه که با صرف نظر از دستور و توصیه، احساس و سلیقه، و توافق و قرارداد، از واقعیتی عینی حرف بزنه. بنابراین جمله ۱ تا ۳ غیر واقع نما و فقط جمله ۴ واقع نماست.

حالا سوال اینه که جمله های اخلاقی شبیه به کدام یک از جمله های بالا هستند؟ در اینجا جواب مکاتب اخلاقی مختلف، متفاوته. بعضی از مکاتب، جمله های اخلاقی را فقط یک دستور یا توصیه به انجام دادن یا انجام ندادن کاری میدونن.

از نظر بعضی دیگر، این جمله ها برای ابراز احساس یا بیان سلیقه فرد به کار میرن. بعضی دیگر اونها را حاصل قرارداد و توافق جمع دونستن. بعضی هم معتقدن جملات اخلاقی حاکی از واقعتهای عینی هستن.

برای مثال جمله اخلاقی «راستگویی خوب است» مطابق دیدگاههای مکاتب مختلف اخلاقی، معادل یکی از چهار جمله زیر است:

(الف) راست بگو

(ب) راستگویی خوشایند است

(ج) قرار است راستگو باشیم

(د) راستگویی وصفی واقعی دارد که واژه خوب به آن اشاره میکند.

همه مکاتبی که معتقدند ارزش و لزوم اخلاقی واقعیت عینی ندارند و جمله های اخلاقی را شبیه به یکی از جمله های ۱ تا ۳ میدونن، مکاتب اخلاقی غیر واقع گرا مینامیم. در مقابل مکاتبی را که معتقدند ارزش و لزوم اخلاقی واقعیت عینی دارند و جمله های اخلاقی را شبیه به جمله ۴ میدانند مکاتب اخلاقی واقع گرا مینامیم.

حالا که معنای واقع گرایی و غیر واقع گرایی در اخلاق را دونستیم این سوال مطرح میشه که کدام یک از این دو نظریه درسته و به چه دلیل؟

به نظر میرسه مناسب باشه قبل از اینکه بخوایم نظر صحیح را تو این زمینه به دست بیاریم، بینیم این بحث چه فایده و اهمیتی داره.

برای پی بردن به اهمیت بحث لوازم هر کدام از واقع گرایی و غیر واقع گرایی را بررسی میکنیم تا تفاوتهای این دو نظریه بیشتر روشن بشه.

لوازم غیرواقع گرایی

اگر غیرواقع گرایی درست باشد و جمله های اخلاقی واقع نما نباشند این پیامدها را دارد:

عدم قابلیت صدق و کذب

صدق به معنای مطابقت خبر با واقع و کذب به معنای عدم مطابقت خبر با واقع. اگه بگیریم جمله های اخلاقی از واقعیت عینی حرف نمیزنن دیگه مطابقت یا عدم مطابقت جمله های اخلاقی با واقعیت عینی بی معناست و این جمله ها قابلیت صدق و کذب واقعی ندارن.

عدم امکان رد و اثبات

«سمینار بررسی خوشمزه بودن یا نبودن غذاهای هندی» مسخره نیست؟ تو این سمینار میخوان چی بگن و چه چیزی را اثبات یا رد کنن؟ اثبات یعنی نشون دادن راستی یک جمله و رد یعنی نشون دادن دروغ بودن یک جمله. در مورد جمله های دستوری، سلیقه ای و قراردادی راست بودن و دروغ بودن معنا نداره به همین خاطر توقع اینکه بتونیم اونها را اثبات یا رد بکنیم بیجاست. بنابر قبول نظریه غیر واقع گرایی جمله های اخلاقی هم از نوع جمله های دستوری، سلیقه ای یا قراردادی هستند در نتیجه همیشه انتظار داشت که راست بودن یا دروغ بودن جمله های اخلاقی یا درستی و نادرستی مکتب اخلاقی خاصی اثبات بشه.

همچنین معقول نیست که برای دفاع علمی از نظریه اخلاقی خاصی به بحث و گفتگو با مخالف خود پردازیم. همه کسانی که بر سر داوریهای اخلاقی بحث و گفتگو میکنند و با دفاع از نظرشون درصدد اثبات اون بر میان یا به ترجیح منطقی یک مکتب اخلاقی بر مکتبهای دیگه اصرار میکنند یا به هر انگیزه ای-مثل تربیت دیگران- دستورات و توصیه هایی صادر میکنند و انتظار دارن که بقیه اون دستورات و توصیه ها را درست بدونن و بپذیرن، کار نامعقول و غیرمنطقی انجام میدن.

عدم رابطه منطقی میان باید و هست

جمله غذاهای هندی پرادویه اند را در نظر بگیر. این جمله واقع نماست یعنی از واقعیت خبر میده. آیا میشه استدلالی ترتیب داد و جمله غذاهای هندی خوشمزه اند را از جمله قبلی نتیجه گرفت؟ با توجه به قواعد علم منطق این کار یک راه داره و اون اینکه یک جمله را به جمله

قبلی ضمیمه کنیم غذاهای پرادویه خوشمزه اند اما این جمله، یک جمله غیر واقع ناماست. پس نتیجه میگیریم که برای رسیدن به جملات غیر واقع نما همیشه استدلالی چید که همه مقدماتش واقع نما باشن. به تعبیر دیگه همیشه از جملات واقع نما، جمله های غیر واقع نما را استخراج کرد. حالا اگه فرض کنیم که جملات اخلاقی غیر واقع نما باشند پس همیشه اونها را از جملات واقع نما استخراج کرد. به عبارت دیگه بنابر غیر واقع گرایی بین جمله های اخلاقی و گزاره های واقع نما ارتباط منطقی وجود نداره. گاهی به جای این تعبیر میگن بنابر غیر واقع گرایی بین باید و هست یا ارزش و واقع یا عمل و نظر ارتباط منطقی وجود نداره. لزوم تعیین منشا، راه کشف و دلیل اعتبار احکام اخلاقی

از سوالاتی که همه مکاتب اخلاقی باهاش مواجهند اینه که احکام اخلاقی چطوری به وجود میان، چطوری کشف میشن و چرا باید اونها را پذیرفت؟

اگه واقع گرایی را بپذیریم ارزش (خوب و بد) و لزوم (باید و نباید) اخلاقی واقعیت دارن و با همون روشهایی که میتونیم بقیه واقعیت ها را بررسی و کشف کنیم میشه درباره واقعیت مورد بحث هم تحقیق و اون را کشف کرد. طبیعتا اگه جمله های اخلاقی با واقعیتی که از اون خبر میدن مطابقت داشته باشن قابل پذیرش اند اما بنابر غیر واقع گرایی که ارزش و لزوم اخلاقی واقعیت ندارند و جمله های اخلاقی واقع نما نیستند با سه پرسش اساسی روبه روییم:

۱. منشا احکام اخلاقی چیه و این احکام چطوری پدید میان؟ مثلا اگه هیچ واقعیتی منشا این نیست که راستگویی را خوب بدونیم پس چه چیز موجب خوب دونستن راستگویی میشه؟ آیا دستور و توصیه فرد یا افرادی این حکم اخلاقی را ایجاد میکنه یا احساس درونی، تمایل و خواسته شخص اون را ایجاب میکنه یا قرارداد منشا این حکمه؟

۲. با این فرض، با چه روشی میشه تشخیص داد و پی برد که احکام اخلاقی چه چیزهایی هستند؟ با بررسی دستورات دین یا فرامین بزرگان جامعه یا مراجعه به فرهنگ و آداب و

رسوم اجتماعی یا پرسش از تک تک افراد یا مطالعات روان شناسانه فردی یا اجتماعی با تکیه بر آثار تاریخی، آمارها و تحقیقات میدانی یا روشهای دیگه؟

۳. در هر صورت، چرا باید احکام اخلاقی خاصی که به این صورت پدید میان و کشف میشن را بپذیریم؟ ما میپذیریم که مجموع زوایای داخلی هر مثلث ۱۸۰ درجه است، چون روابط واقعی ریاضی که به کمک عقل کشف میشن این را میگویند. میپذیریم که فلزات بر اساس حرارت منبسط میشن چون آزمایشات تجربی اون را اثبات میکنه. پس ما گزاره های واقع نما را از گزاره های واقع نمای دیگه استنتاج میکنیم. اما اگه خوب بودن راستگویی منشا واقعی نداره و جمله های اخلاقی از گزاره های واقع نما قابل استنتاج نیستند چرا باید بپذیریم که راستگویی خوبه؟ آیا دستور، سلیقه شخص یا توافق جمع میتونه دلیل مناسبی برای پذیرفتن خوبی راستگویی باشه یا همه احکام اخلاقی بی اعتبارند؟

کسی که به غیر واقع گرایی در اخلاق معتقده باید اولاً منشا غیر واقعی احکام اخلاقی را تعیین کنه، ثانیاً روش کشف این احکام را مشخص کنه و ثالثاً در صورتی که احکام اخلاقی را معتبر میدونه دلیل معتبر بودنشون را بیان کنه.

کثرت گرایی اخلاقی

از اونجایی که بنابر غیرواقع گرایی هیچ جمله اخلاقی قابلیت صدق و کذب واقعی نداره، پس هر دو جمله به ظاهر متناقض اخلاقی، قابل قبول اند. مثلاً دو جمله راستگویی خوب است و راستگویی خوب نیست به یک اندازه قابل قبول اند. بنابراین مکاتب اخلاقی مختلف و به ظاهر متناقض هم هیچکدوم بر دیگری برتری نداره و همه به یک اندازه قابل قبول اند. قابل قبول دونستن مکاتب اخلاقی مختلف را کثرت گرایی اخلاقی میگویند.

نسبی بودن اخلاق

نسبی بودن اخلاق یعنی اینکه هیچ حکم اخلاقی کلی و مطلق نیست بلکه اعتبار همه احکام اخلاقی شرایطی داره و این احکام با در نظر گرفتن همون شرایط معتبرن به طوریکه اگه اون

شرایط را از هر جمله اخلاقی حذف کنیم جمله اخلاقی متناقض با اون هم میتونه تو شرایطی دیگه قابل قبول باشه. مثلا حکم اخلاقی حجاب برای زنان خوب است تنها برای جامعه خاصی اعتبار داره همونطور که برای جامعه دیگه حکم حجاب برای زنان خوب نیست معتبره.

از طرف دیگه غیر واقع گرایان نمیپذیرند که ارزش و لزوم اخلاقی منشا واقعی داشته باشه. پس هر حکم اخلاقی را به امور غیر واقعی - یعنی دستور و توصیه، احساس و سلیقه یا توافق و قرارداد- مقید میدونن. به نظر اونها هیچ حکم اخلاقی را نمیتونیم پیدا کنیم که فراتر از این امور غیرواقعی اعتبار داشته باشه. پس اگه کاری خوبه، خوبی اون مشروط به اینکه که شخص خاصی به اون دستور داده باشه یا انجام دهنده اون احساس خوبی داشته باشه یا جامعه بر اون توافق کرده باشه. مثلا ممکنه عفو کردن دیگران برای شما خوشایند باشه اما دیگری از این کار بدش بیاد. پس این کار برای شما خوب و برای اون بده. و البته ممکنه نظر شما یا نظر اون فرد در آینده تغییر کنه. پس هیچ داوری مطلق و ثابتی همیشه داشت.

لوازم واقع گرایی

اگه فرض کنیم که گزاره های اخلاقی واقع نما هستند معنیش اینه که وقتی میگیم راستگویی خوب است یعنی راستگویی دارای صفتی واقعیه که واژه خوب به اون اشاره میکنه. پیامدهای واقع گرایی اینها هستند

قابلیت صدق و کذب

بنابر واقع گرایی جملات اخلاقی هم مثل جمله فلزات بر اثر حرارت منبسط میشوند از واقعیت های خاصی حرف میزنن و به همین دلیل قابلیت صدق و کذب دارن یعنی اگه گزارشون با واقع مطابق باشه صادق هستند و در غیر این صورت کاذبند. بنابر واقع گرایی انتظار دست یابی به احکام اخلاقی صحیح انتظار معقولیه و میشه درباره اش بحث کرد.

لزوم تعیین واقعیت، روش تحقیق و دلیل اعتبار احکام اخلاقی

بنابر واقع گرایی همونطور که جملات مختلف از واقعیات گوناگون فیزیکی، هندسی، فلسفی و ... خبر میدن جملات اخلاقی هم از یک واقعیت خبر میدن. اگه تحقیق درباره جمله ای نیاز باشه، روش تحقیق بر اساس نوع واقعیته که به اون اشاره میکنن تعیین میشه و صدق و راستی اون جمله با اون روش معلوم میشه. مثلاً اگه گزاره‌ای درباره عالم طبیعت باشه روش تحقیقش تجربیه و اگه راجع به فلسفه باشه روش تحقیقش عقلیه. با پذیرفتن واقع گرایی سه تا سوال مطرح میشه:

ارزش و لزوم اخلاقی چه نوع واقعیته دارند؟

اگه درباره احکام اخلاقی تحقیق لازمه، روش تحقیق در اونها چیه؟

اگه احکام اخلاقی بدیهی اند و صدق اونها را میشه بدون نیاز به هیچ دلیلی تشخیص داد، دلیل بدهتشون چیه؟ و اگه این احکام، غیربدیهی هستن، چطوری میشه اثباتشون کرد؟

وحدت گرایی اخلاقی

بنابر واقع گرایی، ارزش گذاریهای متعارض درباره یک موضوع اخلاقی قابل قبول نیست و فقط یکی از اونها میتونه درست باشه. راستگویی یا خوبه یا بده و نمیتونه هم خوب باشه و هم بد یا گاهی خوب باشه و گاهی بد. از میون مکاتب مختلف اخلاقی هم فقط یکی میتونه درست و قابل قبول باشه و پذیرفتن کثرت گرایی اخلاقی غیرممکنه.

مطلق بودن اخلاق

همونطور که قبلاً گفتیم منظور از نسبی بودن اخلاق اینه که هیچ حکم اخلاقی بدون قید و شرط معتبر نیست. در مقابل اطلاق گرایی اخلاقی معنیش اینه که بپذیریم دست کم بعضی از احکام اخلاقی بدون هیچ قید و شرطی اعتبار دارن. چون واقع گرایان ارزش و لزوم اخلاقی را دارای منشا واقعی میدونن از نظر اونها امور زیر به هیچ قید و شرطی وابسته نیست:

۱. صفات و رفتارهای اختیاری که در هر شرایطی با منشا ارزش و لزوم واقعی اخلاق هم جهت اند.

۲. صفات و رفتارهای اختیاری که در هر شرایطی در خلاف جهت آن هستند.

۳. صفات و رفتارهای اختیاری که در هر شرایطی در قبال آن بی اثر هستند.

از نظر واقع گرایان شماره ۱ مطلقاً خوب و شماره ۲ مطلقاً بد و شماره ۳ مطلقاً فاقد خوبی و بدی است.

مثلاً یکی از مکاتب واقع گرا مکتب سودگرایی و منفعت عمومی است. از نظر این مکتب اخلاقی، منشا ارزش واقعی اخلاق، بیشترین سود و منفعت برای بیشترین افراد و رفتارهای مختلف بر این اساس ارزش گذاری می‌شود. در این مکتب اخلاقی اعتبار جمله‌های «انجام خدمات عمومی خوب است» و «زیان رساندن به عموم مردم بد است» بدون قید و شرطه. از نظر این مکتب، راهنمایی دیگران هم به شرطی خوبه که در نهایت به نفع عموم مردم باشه. پس غیر از احکامی که در اخلاق بدون قید و شرط معتبرند سایر احکام اخلاقی برای اینکه از مصادیق این احکام مطلق به حساب بیان نیاز به قیدها و شرایطی دارن که البته این قیدها هم واقعی اند و اعتبار هیچ حکم اخلاقی به دستور و توصیه، احساس و سلیقه، یا توافق و قرارداد وابسته نیست.

کدامیک از واقع گرایی و غیر واقع گرایی درسته؟

برای رسیدن به جواب باید دید آیا ارزش و لزوم اخلاقی واقعیت عینی دارند و جمله‌های اخلاقی از اون واقعیت حرف میزنن یا نه؟

پس اول باید دو واژه ارزش و لزوم را تحلیل کنیم و با بررسی موارد کاربردشون، با کاربرد اونها در اخلاق آشنا بشیم.

انواع ارزش

واژه ارزش در موارد مختلفی به کار میره: ارزش اقتصادی، ارزش هنری، ارزش منطقی، ارزش اجتماعی، ارزش تاریخی، ارزش سیاسی و ارزش اخلاقی.

سوال ما اینه: آیا ارزش اخلاقی واقعه؟

برای بررسی این مطلب، اول ارزش اقتصادی را در نظر میگیریم و بر اساس اون ارزش اخلاقی را تبیین میکنیم.

ارزش ذاتی و غیره

به جمله های زیر که ارزش اقتصادی را بیان میکنه دقت کنید:

۱. ده هزار تومان پول، یک خروار گندم و یک هکتار زمین ارزش دارند.

۲. آباد کردن زمین، استخراج معدن، و معاملات سودآور ارزشمندند.

موضوع اقتصاد، ثروت و داراییه. پول، کالا و زمین از جمله چیزهایی اند که دارایی محسوب میشن. آباد کردن زمین، استخراج معدن و معاملات سودآور هم روشهایی برای کسب ثروت و دارایی اند. همه این موارد در اقتصاد، مطلوب و ارزشمندند. اما مطلوب بودنشون با هم تفاوت داره.

در اقتصاد مطلوب اصلی داراییه و چیزهایی که در شماره ۱ بیان شده مواردی از مطلوب اصلی هستن. مطلوب بودن اموری که در شماره ۲ بیان شده به دلیل مطلوب بودن داراییه. درجه مطلوب بودنشون هم به مقدار تاثیرشون در حصول دارایی بستگی داره.

در اقتصاد مطلوب بودن دارایی به چیز دیگه ای بستگی نداره و میشه گفت دارایی ارزش ذاتی اقتصادی داره. داراییهای مختلف هم درجات مختلفی از ارزش ذاتی اقتصادی دارن. اما مطلوبیت فعالیتهای اقتصادی به مطلوبیت چیز دیگه ای بستگی داره پس دارای ارزش غیره هستن.

پس در یک موضوع، ارزش ذاتی یعنی ارزش که در اون موضوع، به چیز دیگری وابسته نیست و ارزش گیری یعنی ارزشی که در اون موضوع به چیز دیگری ای وابسته است و تابع اونه.

باارزش، ضد ارزش و بی ارزش یا دارای ارزش مثبت، منفی و صفر

همونطور که گفتیم ارزش درباره امور مطلوب به کار میره. برا همین تو هر موضوعی، چیزهایی که مطلوبند «باارزش» اند و چیزهایی که مطلوب نیستن، ارزشمند نیستن.

چیزی که مطلوب نیست، اگه با مطلوب منافات داشته باشه «ضد ارزش» و اگه با اون منافات نداشته باشه صرفاً «بی ارزش» به حساب میاد.

بعضی وقتها ارزش را تو معنای وسیع تری به کار میبرن و اون را به ارزش مثبت، منفی و صفر تقسیم میکنند. طبق این اصطلاح، باارزش، ارزش مثبت داره و ضد ارزش دارای ارزش منفیه و بی ارزش، ارزش صفر داره.

ارزش جایگزینی

در اوضاع کنونی، نمیرزه که تو پرورش دام سرمایه گذاری کنی، سود پرورش ماهی بیشتره. تو این جمله فرض بر اینه که با سرمایه معینی فقط یکی از دو کار اقتصادی قابل اجراست. در اینجا اون کاری که سود بیشتری داره به جای کار دیگه ارزشمندنه. یعنی در انتخاب یکی از دو ارزش گیری، اونکه ارزش گیری بیشتری داره، ارزش خاصی داره. این ارزش را ارزش جایگزینی میگوین.

ارزش اخلاقی و انواع آن

کارهایی که به اختیار ما بستگی دارند، بعضی مطلوب و بعضی نامطلوبند. افراد و جوامع مختلف در مطلوب و نامطلوب دونستن کارها در مواردی با هم اختلاف نظر دارن. درباره منشا مطلوبیت کارهای مختلف، دو دیدگاه ممکنه ارائه بشه:

۱. هیچ ویژگی واقعی در کارهای مختلف نیست که موجب مطلوب یا نامطلوب بودن اونها باشه بلکه این مطلب فقط به این دلیل که درباره انجام یا ترک اونها الزام و دستور بیرونی وجود داره یا افراد به انجام یا ترک اونها تمایل دارن یا گروهی بر انجام یا ترک اون توافق کردند.

۲. مطلوب یا نامطلوب بودن کارها به جهت ویژگیهای واقعی و عینی در خود اونهاست.

اختلاف واقع گرایان و غیر واقع گرایان دقیقا از همین دو دیدگاه ناشی میشه.

توجه به نکات زیر میتونه ما را در انتخاب نظریه درست یاری کنه:

۱. هر کسی ذاتا به چیزی که به خودش مربوط میشه دلبستگی داره. برا همین گرچه به نظر میرسه که انسانهای از خودگذشته ای که برای گروه، کشور یا دینشون فداکاری میکنند اهدافی تو ذهنشونه که به خودشون ربطی نداره اما اونها هم فداکاری تو این راهها را نهایتا برای شهرت خودشون، عزت خودشون یا تقریشون به خدا و مانند اون مفید میدونن.

۲. کارهای اختیاری که انجام میدیم مثل همه پدیده های دیگه نتایج واقعی و خاص خودشون را دارن و رابطشون با نتیجشون واقعیه. با درس خوندن میشه علم آموخت و با غذا خوردن گرسنگی را برطرف کرد و...

۳. اگه پیامد و نتیجه رفتارهامون را با خودمون بسنجیم، میتونیم رفتارها را به سه دسته تقسیم کنیم: سودمند، زیانبار و بی اثر.

۴. از اونجا که برای هر فردی، خودش و منافعش مطلوبه پس سه دسته رفتار بالا را میتونیم به ترتیب مطلوب، ضد مطلوب و متوسط بنامیم.

اگه منفعت وجودی انسان را کمال اون بدونیم و وجود و هستی را در برابر عدم و نیستی، کمال در برابر نقص بدونیم، پس هر چی مرتبه وجودی انسان بالاتر و بهره اش از وجود بیشتر باشه کاملتره.

پس کمال خود انسان برایش مطلوبه و کارهایی که موجب کمالش میشن هم به تبع مطلوبند. از اونجا که کمال انسان دارای مراتبه، پس مراتب مختلف کمال انسان دارای مراتب مختلف ارزش ذاتی اخلاقی اند. این مراتب واقعی اند و به دستور، سلیقه یا قرارداد وابسته نیستن. پس کمال اختیاری، ارزش ذاتی اخلاقی داره و رفتارهای اختیاری به نسبت تاثیرشون در دستیابی به کمال اختیاری، ارزش گیری اخلاقی دارند.

صفات انسان، هم منشا درونی و مستقیم رفتارهای اختیاری فرد هستن و هم از رفتارهای مختلف تاثیر میپذیرن. ارزش این صفات بر حسب تاثیری که در کمال اختیاری دارند، غیریه. اگه کسی بخواد بدن نیرومندی داشته باشه، ماده غذایی مقوی تر که ارزش غذایی بیشتری داره، برایش مطلوبتره. وقتی هدف انسان رسیدن به کماله (منفعت وجودی) رفتاری که ما را به کمال نزدیکتر میکنه مطلوبتره و ارزش گیری اخلاقی بیشتری داره. اگه نتونیم دو تا کار را با هم انجام بدیم، اونکه ارزش گیری بیشتری داره ارزش جایگزینی اخلاقی داره.

با توجه به اونچه گذشت، میشه گفت چیزی که موجب میشه بعضی از صفات و رفتارها مطلوب ما باشن اینه که ما را به کمالمون نزدیک میکنن و چیزی که موجب میشه بعضی از صفات و رفتارها پیش ما نامطلوب باشن اینه که ما را از کمالمون دور میکنن، همون کمالی که ذاتا برای ما مطلوب و ارزشمنده. پس تو خود صفات و رفتارهای اختیاری میشه ویژگی ای واقعی پیدا کرد که موجب مطلوب یا نامطلوب بودن اونها میشه. این ویژگی رابطه واقعی اونها با کمال اختیاری انسانه.

بنابراین مفاهیم خوب، بد، درست و نادرست که برای بیان ارزش اخلاقی به کار میرن، دارای واقعیت هستن یعنی با صرف نظر از دستور و توصیه، احساس و سلیقه، و توافق و قرارداد به واقعیت عینی اشاره میکنن.

پس همه ارزشهای اخلاقی واقعیت عینی دارن. البته واقعی بودن ارزشهای اخلاقی به این معنا نیست که همه افراد این ارزشها را به درستی تشخیص میدن (تا در صورت اختلاف و عدم

تشخیص درست، نتیجه بگیریم که پس نسبی هستن) بلکه باید بدونیم که کمال انسان چیه و راه رسیدن بهش کدومه.

دامنه ارزشهای اخلاقی

علم اخلاق با همه صفات و کارها و رفتارهای اختیاری انسان که تاثیری -مثبت یا منفی یا صفر- در کمال اختیاریش میگذارن سر و کار داره و همه اونها را ارزش گذاری اخلاقی میکنه.

لزوم و انواعش

در سه جمله زیر، لزوم و لازم در سه کاربرد مختلف به کار رفتن:

رئیس اداره: لازم است همه کارمندان مرخصی خود را کتبا از ریاست درخواست کنند.

طبق توافق به عمل آمده لازم است هر ماه دست کم یک جلسه داشت باشیم.

صاحب نظران بر لزوم جذب نقدینگی برای مهار تورم و کاهش آن تاکید میکنند.

با توجه به جمله های بالا وقتی میگویم «الف لازم است» این جمله میتونه معانی متفاوتی داشته باشه:

گاهی منظور اینه که درباره انجام «الف» دستور و امری صادر شده. به این نوع لزوم، «دستوری» گفته میشه.

این لزوم، با دستور فرد اعتبار میشه و با صرف نظر از اون دستور، واقعیتی وجود نداره.

گاهی منظور اینه که «الف» بنا به قرارداد و توافق لازم دونه شده. این لزوم را «قراردادی» میگوین. این لزوم، صرف نظر از قرارداد و توافق واقعیتی نداره.

ممکنه منظور ما این باشه که «الف» در مقایسه با چیز دیگری، مثلا برای رسیدن به «ب» لازمه. (مثل لزوم غذا خوردن برای رفع گرسنگی و لزوم نوشیدن آب برای رفع تشنگی)

لزوم چیزی در مقایسه با چیز دیگر را اصطلاحاً «لزوم یا ضرورت بالقیاس» می‌گویند یعنی لزومی که از مقایسه بین دو چیز به دست آمده.

این لزوم، ارتباطی واقعی بین دو چیزه. به همین دلیل با صرف نظر از دستور و قرارداد انسانها هم واقعیت داره و دستور و قرارداد تغییری در اون ایجاد نمیکنن.

با توجه به مطالبی که گفته شد روشن میشه که لزوم دستوری و لزوم قراردادی واقعیت عینی ندارن اما لزوم بالقیاس که از رابطه واقعی دو چیز حکایت میکنه واقعیت عینی داره.

لزوم اخلاقی

وقتی می‌گیم انجام یا ترک کاری یا داشتن صفتی به لحاظ اخلاقی لازمه، کدوم معنا منظور ماست؟

قبلاً گفتیم که در اخلاق، صفات و رفتارهای اختیاری انسان از جهت تاثیری که در کمال اختیاری فرد دارن ارزش گذاری میشن و کمال اختیاری انسان و تاثیر صفات و رفتارهای اختیاری در دستیابی به اون واقعی هستن. یعنی اون صفات و رفتارها به جهت تاثیری که در دستیابی به کمال اختیاری انسان دارن، برای رسیدن به کمال اختیاری لازمند.

پس لزوم بعضی از صفات و رفتارهای اختیاری برای کسب کمال انسانی از نوع لزوم بالقیاسه، و از اونجا که لزوم بالقیاس واقعیت عینی داره پس لزوم اخلاقی هم واقعیت عینی داره.

نتیجه: ارزش و لزوم اخلاقی، واقعیت عینی دارن و به دستور و توصیه، احساس و سلیقه یا قرارداد و توافق وابسته نیستن.

نکته: گاهی برای بیان کارهایی که برای دستیابی به هدف اخلاق لازمند از کلمه «وظیفه» استفاده می‌شود مثل اینکه گفته میشود: کمک به ناتوانان وظیفه توانگران است. این لزوم، از نوع لزوم بالقیاس است و به دستور دهنده یا قرارداد کننده نیاز نداره.

نتیجه: جمله‌های اخلاقی واقع‌نما هستند.

بنابراین نظریه واقع‌گرایی درست است.

ارزش ذاتی

به این نتیجه رسیدیم که کمال اختیاری، ارزش ذاتی اخلاقی دارد. اما سوال اساسی که اینجا پیش می‌آید این است که کمال اختیاری انسان چیه؟ در ادامه سعی می‌کنیم با تبیین ارزش ذاتی اخلاقی، ملاکی برای تشخیص کمال اختیاری به دست بیاریم تا بر اساس اون بتونیم ارزش اخلاقی صفات و رفتارهای اختیاری انسان را تعیین کنیم.

برای اینکه بتونیم چیزی که ارزش ذاتی اخلاقی دارد را تشخیص بدیم اول با مراجعه به طبیعت انسان، به منشا مطلوبیت تو امور اختیاری دست پیدا می‌کنیم و بعد ملاکی برای تشخیص مطلوب اصلی اخلاقی که دارای ارزش ذاتی اخلاقی هست معرفی می‌کنیم. این مباحث میتونه ما را تو تعیین جایگاه ارزشی خودمون و دیگران یاری کنه.

لزوم ملاک برای تشخیص کمال اختیاری

با اینکه منشا مطلوبیت یعنی ارزش ذاتی برای همه انسانها مشترکه اما انسانها در تشخیص و تعیین مطلوب ذاتی که دارای ارزش ذاتیه اختلاف نظر دارن. اختلاف نظر تو چیزی که ارزش ذاتی دارد موجب اختلاف نظر تو ارزش گذاری امور اختیاری و اختلاف روش زندگی شده.

-کسی که لذت حیوانی را حقیقتاً کمال خودش میدونه و گمان میکنه که بهره وجودیش با خوردن، نوشیدن و شهوت‌رانی افزایش پیدا میکنه میتونه به سادگی ایثار، انفاق و علم‌آموزی را نادیده بگیره.

-کسی که ثروت‌اندوزی را حقیقتاً کمال خودش میدونه و فکر میکنه که وقتی پولی به دست میاره واقعا چیزی به وجودش اضافه میشه، ممکنه صرفاً به جمع‌آوری پول پردازد و از مصرف اون جز در موارد ضروری خودداری کنه، از خوردن غذای لذیذ صرف‌نظر کنه و به پوشاک ساده و اندک راضی باشه و اثری از انفاق و بخشش در اون نباشه.

-کسی که تامین عواطف را کمال خودش میدونه میتونه زندگیش را وقف خدمت به دیگران کنه و از آسایش و اموالش به نفع دیگران چشم پپوشه.

این مثالها نشون میده که بحثی که تا الان داشتیم برای ارزش گذاری صفات و رفتارهای اختیاری انسان کافی نیست بلکه باید به دنبال ملاکی برای تشخیص کمال اختیاری انسان باشیم.

ملاک تشخیص کمال اختیاری

برای تشخیص کمال اختیاری انسان باید اول بدونیم حقیقت انسان چیه و انسان به چه موجودی اطلاق میشه. بعد از اون ملاک را پیدا کنیم که به کمکش بتونیم بین صفات مختلف اون موجود چیزی را که حقیقتا کمال اونه تشخیص بدیم.

حقیقت انسان

انسان شناسی فلسفی نشون میده که حقیقت انسان روح است و بدن مثل ابزاری در خدمت روحه. همونطور که کتاب، کفش یا خانه هیچ کسی صفات حقیقی اون نیستن، ویژگیها و صفات بدن فرد مثل رنگ پوست، قد و وزن اون هم همینطورن. همونطور که انسان از وسایلی که در اختیارش هست استفاده میکنه و کارهایی انجام میده، بدن هم یکی از ابزار و وسایلیه که در اختیارش و میتونه با کمکش کارهایی را انجام بده. پس ویژگیهای حقیقی انسان، صفات و ویژگیهای روح اون هستن و کمال و نقص حقیقی را باید بین ویژگیها و صفات روح جستجو کرد.

ملاک تشخیص کمال حقیقی انسان

لذت، رنج، دوستی، دشمنی و ... همه از ویژگیها و صفات روح انسانند. از میان اونها کدوم صفت کمال و کدوم صفت نقص انسان به شمار میرن؟ به نظر میرسه چیزی حقیقتا کمال انسانه و ارزش ذاتی داره که نه تنها از جهتی خاص بلکه همیشه و در مجموع، بهره وجودی انسان را افزایش بده. به چنین چیزی کمال حقیقی انسان میگیریم. پس الف برای ب کمال

حقیقه اگر و تنها اگر بهره وجودی ب با داشتن الف همواره و در مجموع بیشتر از بهره وجودی اون بدون داشتن الف باشه.

اما چه ملاکی برای تشخیص کمال حقیقی انسان وجود داره؟

فرض کنید میخوایم رنگهای مختلف را بر اساس درجه روشن بودن مرتب کنیم. اگه تو درجه روشنی رنگها تردید داشته باشیم اونها را با رنگ سفید مقایسه میکنیم ملاک روشن بودن رنگ، نزدیکتر بودن اون به رنگ سفیده. بر این اساس میشه گفت ملاک تشخیص کمال حقیقی انسان، نزدیک بودن اون به کمال مطلقه.

نابرابر مباحث فلسفی، کمال مطلق خداست و بر این اساس میشه گفت ملاک تشخیص کمال حقیقی انسان، نزدیکیش به خداونده.

محدوده کمال اختیاری انسان

کمال (بهره وجودی) انسان مراتبی داره. نابراین هر چه نزدیکی انسان به خدا بیشتر باشه از کمال حقیقی بیشتری برخورداره. اما سوالی که پیش میاد اینه که دامنه اختیار انسان در قرب و نزدیکی به خدا چقدره و انسان تا چه حد میتونه کمالات خدا را با اختیارش به دست بیاره و به او نزدیک بشه؟

برای جواب به این سوال باید محدوده امکانات انسان را در نظر بگیریم. تعداد صفات کمالی که انسان میتونه از اونها برخوردار بشه خیلی زیاده و شمردن همه اونها دشواره: علم، قدرت، حکمت، رحمت و ... پس بهتره این سوال را از جنبه سلبی اون مطرح کنیم: کدوم مرتبه از کمالات خدا برای انسان دست نیافتنی هست؟

خدا موجودیه که در وجود و کمالاتش نیازمند هیچ موجود دیگه ای نیست اما وجود انسان از خودش نیست و در وجود و کمالاتش نیازمند خداست. پس انسان به هر مرحله ای از کمال برسه نمیتونه غنی بالذات بشه بلکه هر کمالی که به دست میاره از خدا دریافت میکنه و همیشه نیازمند و محتاج خداست و از او بی نیاز نمیشه.

سوال دیگره اینه که محدوده گرایش انسان به کمال تا کجاست؟ به عبارت دیگره انسان چه حد از کمال را میخواد به طوریکه بعد از رسیدن به اون میل و گرایشش به کمال تموم میشه و دیگره طالب هیچ کمالی نیست؟

جواب همونطور که همه ما در خودمون می‌یابیم اینه که گرایش انسان به کمال محدود به مقدار خاصی نیست و به همین خاطر هیچ انسانی به هیچ حد خاصی از کمال قانع نمیشه و طالب بی‌نهایت. پس انسان از نظر گرایش محدودیتی نداره و تمام مراتب کمال برایش مطلوبه. ارزش‌نهایی

پس انسان میتونه با اختیار خودش صفات کمال الهی را کسب کنه و در این صورت به بالاترین مرتبه کمال اختیاریش که به اون ارزش‌نهایی می‌گیم دست پیدا کنه. پس ملاک تشخیص ارزش‌نهایی، بالاترین درجه نزدیکی به خداونده.

لوازم ارزش‌نهایی

حالا که به ارزش‌نهایی و ملاک تشخیص اون آگاه شدیم، خوبه که به یکی از نشونه‌ها و پیامدهاش اشاره کنیم. توجه به این پیامدها میتونه به ما کمک کنه تا جایگاه ارزشی خودمون و دیگران را بهتر بشناسیم.

محبت و رضایت کامل و متقابل خدا و انسان

متوجه شدیم که انسان وقتی به تکامل میرسه که صفات الهی در وجودش تقویت بشه که هر چی این قضیه بیشتر بشه محبت و دوستی خدا به انسان هم بیشتر میشه. از اونجا که این صفات الهی موجب میشن که انسان نسبت به موارد خاصی محبت پیدا کنه، پس اگه ما واقعا به تکامل دست پیدا کرده باشیم باید به اون موارد محبت داشته باشیم و اونها را بپسندیم و اونها را دوست داشته باشیم. پس نشانه تکامل واقعی اینه که همون چیزی را دوست داشته باشیم که خدا دوست داره و به دنبال چیزی باشیم که رضایت او در اونه.

همچنین از اونجایی که لذت، حاصل درک رسیدن به کماله و انسان وقتی لذت میبرد که احساس کنه به کمالی رسیده، پس هر چی انسان به کمال بالاتری دست پیدا کنه به لذت بیشتری هم میرسه، لذتی که هیچ انتهایی براش وجود نداره چون مسیر رسیدن انسان به کمال نهایی نداره.

با دست یافتن به کمالات واقعی و درک حقیقت اونها، دیگه چنین انسانی، چیزهایی که مزاحم دستیابی به این کمالات هستند را عددی حساب نمیکنه و به اونها اعتنا نمیکنه و از امور دنیایی هم در جهت رسیدن به اون کمال بهره میبرد. تامین نیازهای دیگه را صرفاً از جهت مقدمه برای تامین کمال حقیقی میخواد به همین خاطر از افراط و تفریط در تامین خواسته‌هاش در امان میمونه. با چنین رویه‌ای، به آرامش روحی هم دست پیدا میکنه.

همچنین با رسیدن به کمالات، بالاترین قدرت ممکن برای انسان حاصل میشه و با درک این قدرت دیگه در برابر هیچ عاملی احساس ضعف و ترس نمیکنه.

دو عامل تعیین کننده مقدار ارزش گیری

نیت‌ها و انگیزه‌های انسان، نیروهای درونی و اختیاری‌اند و ما را به طرف همون چیزی میبرن که نیت رسیدن بهش را داریم. همونطور که جهت و شتاب حرکت جسم تابع برآیند نیروهای وارد بر اونه، جهت و شتاب حرکت ما تو رفتارهای اختیاریمون هم تابع برآیند انگیزه‌ها و نیت‌های ماست. با انجام کارهای متناسب با هدف، میتونیم به همون مرتبه‌ای از هدف دست پیدا کنیم که برآیند انگیزه‌ها و نیت‌های ما و اون را تعیین میکنه و اون را هدف غایی (نهایی) فاعل میگیریم.

با توجه به مطلب گفته شده، اگه الف را مرتبه‌ای از کمال اختیاری انسان فرض کنیم، میتونیم بگیریم برای اینکه کاری دارای ارزش الف باشه، باید دو تا شرط داشته باشه: اول اینکه اون کار با تامین الف تناسب داشته باشه، دوم اینکه نیت فاعل از انجام دادن اون کار در نهایت تامین الف باشه. به تعبیر دیگه ارزش گیری رفتارها تابع دو عامله: یکی نوع رفتار و دوم متعلق نهایی نیت یا هدف غایی (نهایی) فاعل از انجام اون رفتار. نتیجه اینکه ارزش گیری هر کار اختیاری

برابر با ارزش ذاتی اون مرتبه از کمال اختیاری که با اون کار تناسب داره و هدف نهایی اون فاعل هم هست.

ملاک باارزش‌ترین رفتارهای اختیاری

در گذشته بیان شد که ملاک تشخیص ارزش نهایی، بالاترین درجه قرب اختیاری به خداونده. بنابراین ملاک تشخیص باارزش‌ترین رفتارها، تاثیر اونها در رسوندن انسان به بالاترین درجه نزدیکی به خداست که در این جهت، هم خود اون کار و هم نیتی که به خاطرش اون کار انجام میشه موثر هستند. با استفاده از این ملاک میشه ارزش رفتارهای اختیاری را بهتر تشخیص داد.

روش تشخیص ارزش رفتارها

تا اینجا با بحثها و استدلالهای عقلی تونستیم به بعضی از ویژگیهای کلی برای تعیین ارزش نوع رفتارها دست پیدا کنیم. اما این ملاک به تنهایی برای تشخیص اینکه هر رفتار اختیاری خاص در شرایط مختلف چه تاثیری در کمال انسان داره کافی نیست. به مثالهای زیر توجه کنید:

آیا اظهار بندگی در برابر خدا، مکان، زمان و شکل خاصی داره؟ در این صورت شرایط اون چیه؟ روزهای شنبه به کنیسه بریم یا روزهای یکشنبه به کلیسا یا نماز را تو پنج وعده با شرایط خاص به جا بیاریم؟ روزه لازمه یا نه؟

هر کدوم از افراد خانواده، بستگان، دوستان، همسایه ها و ... چه حقوقی بر ما دارند که رعایت اونها وظیفه اخلاقی ما به شمار میاد؟

مردان و زنان باید چه پوششی داشته باشن؟

چه وظایف مالی بر عهده ماست؟

به پرسشهای زیاد از این دست همیشه فقط بر اساس ملاک عقل پاسخ گفتم، چون برای این کار باید ابتدا نتایج این کارها را در وجود خودمون بدونیم.

البته برخی از این نتایج ممکنه با تجربه قابل کشف باشن و بر این اساس بشه حداقل ارزش مثبت یا منفی بعضی از رفتارها را تعیین کرد.

همچنین تجربه میتونه به ما روشهایی را معرفی کنه که تو فراگیری، آموزش و گسترش ارزشهای اخلاقی و تربیت فرد و جامعه موثر و ارزشمند باشه.

اما ممکنه بسیاری از رفتارها نتایجی داشته باشه که در این دنیا ظاهر نشن و در نتیجه قابل تجربه هم نباشن. تو این موارد، روش عقلی و تجربه کافی نیست و تنها راه اینه که ارزش رفتارها یا دستکم رابطه اونها با کمال و نقص انسان را از کسی پرسیم که به اونها کاملا آگاه و صادقانه به ما گزارش میده.

ما برای یافتن راه درست زندگی و رسیدن به کمال، نیازمند راهنمایی خدا هستیم تا با احاطه علمی کاملی که به نتایج رفتارها مون داره، رفتارهای درست و نادرست را به ما تعلیم بده. این راه وحی نامیده میشه.

پس برای تشخیص ارزش رفتارها به سه روش نیازمندیم:

۱. عقل: این روش برای تعیین ملاک کلی و ارزش بعضی از رفتارها به طور محدود کارآیی داره و بدون اون ارزش هیچ رفتاری قابل اثبات نیست.

۲. تجربه: با این روش میشه ارزش مثبت یا منفی برخی از رفتارها را تا اونجا که قابل تجربه هست تعیین کرد.

۳. وحی: این روش برای تعیین ارزش بسیاری از رفتارها که پیامدهای غیرقابل تجربه دارن لازمه.